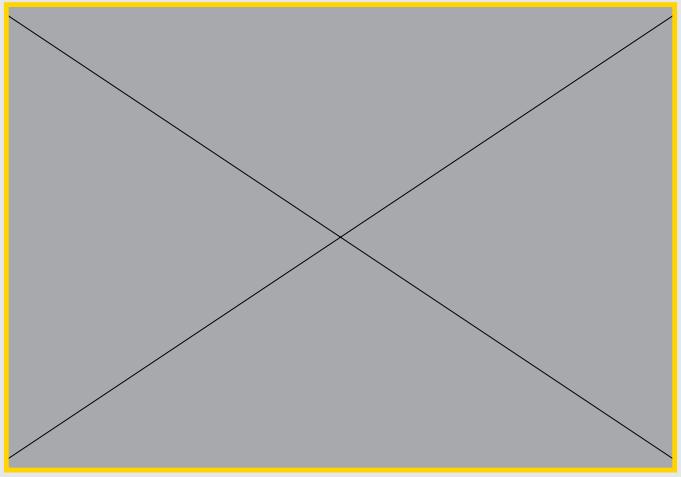

«بی‌نشان»


«ایل‌دا»


«بیگانگان»

گفت‌وگوی صبا با راما قویدل، کارگردان سینما و تلویزیون

کیفیت می‌تواند مخاطب تلویزیون را برگرداند

سه‌چهارم فیلم «عقاب‌ها» را پدرم ساخت

سمیرا جعفری
گفت‌وگو

به گفته خودش، کودک کار است؛ چراکه از ۱۲سالگی در تلویزیون و سینما شروع به کار کرده است. کارگردانی که بدون حاشیه و حتی به دور از عنوان پدر، تا امروز روی صندلی کارگردانی نشسته و قصه‌های خود را روایت کرده است. راما قویدل از آن دسته فیلم‌سازانی است که نسبتش با تلویزیون را نمی‌توان در یک موضع ساده خلاصه کرد؛ نه در صف منتقدانی ایستاده که از بیرون به این رسانه می‌تازند و نه حاضر است به اعتبار خاطرات و سال‌های همکاری، چشم بر آنچه در تلویزیون تغییر کرده ببندد. او تلویزیون را خانه خود می‌داند. قویدل که از نوجوانی در فضای فیلم‌سازی حضور داشته، از تدوین و دستیاری به کارگردانی رسیده و در کارنامه‌اش حدود ۱۴ تا ۱۵ سریال ثبت شده، چهار سال از تلویزیون فاصله گرفته و پس از بازگشت با «بیگانگان»، تجربه تولید سریالی در شرایط جنگی را از سر گذرانده است؛ تجربه‌ای که به گفته خودش، تنها حدود ۳۰ درصد از آن چیزی بود که در ذهن داشته. او از تلویزیونی می‌گوید که زمانی امکان تجربه کردن را برای نسل تازه فراهم می‌کرد، از محدودیت‌هایی که فرصت‌ها را به آرزو تبدیل کرده‌اند، از ممیزی‌های متناقض، از سینمایی که تجربه چندان خوشایندی برایش نداشته و از پدری که بخشی از هویت حرفه‌ای او را ساخته است.



○ شما سال‌های متعددی را در تلویزیون و در دوره‌های مدیریتی متفاوت گذرانده‌اید. چه چیزی باعث شد با وجود تغییر مدیران، فراز و نشیب‌ها و اتفاقات تلخ، همچنان در این رسانه بمانید؟

دوران دستیاری من در تلویزیون در واقع دوره شناخت بود؛ فرصتی برای اینکه فضای تلویزیون را بشناسم، چون من از دل سینما آمده بودم و سینما مؤلفه‌های کاملاً متفاوتی داشت. وقتی کارگردانی را شروع کردم و خودم فیلم ساختم، احساس کردم تلویزیون در آن زمان پذیرای تجربه‌های جدید است و روی استعدادهایی که به زعم خودش امکان سرمایه‌گذاری روی آنها وجود دارد، سرمایه‌گذاری می‌کند. این امکان را برای من فراهم کرد که تجربه کنم. من تا امروز شاید ۱۴، ۱۵ سریال ساخته‌ام؛ عددی که به لحاظ فیلم‌سازی رقم کمی نیست. اساساً کجا می‌توانستم چنین تجربیاتی به دست بیاورم، غیر از تلویزیون؟ همیشه قدردان موقعیتی هستم که تلویزیون برای من فراهم کرده و خواهم بود. تلویزیون همواره رسانه محترمی برای من بوده است. هزاران اتفاق تلخ هم در طول این سال‌ها افتاده، اما باعث نشده قدردانی‌ام را فراموش کنم یا نمک بخورم و نمکدان بشکنم. هر جا تلویزیون به هر دلیلی کمکی خواسته و کاری از دستم برآمده، حتی در موارد خیلی جزئی، برای انجامش دویده‌ام. تلویزیون یکی از مهم‌ترین و محترم‌ترین مدیوم‌های تاریخ بصری ما بوده و هست و امیدوارم همچنان باشد. البته بالا و پایین‌های زیادی را در این سال‌ها تجربه کرده‌ایم و طبیعتاً ما هم با این بالا و پایین‌ها حرکت کرده‌ایم.

○ اما این وفاداری به تلویزیون مانع نقد شما به آن نشده است. حدود سال ۱۳۹۷ تعبیر تندی درباره تلویزیون داشتید و گفتید دوران طلایی تلویزیون در حال افول است و فرزندان خودش را می‌خورد. آن تعبیر از کجا می‌آمد؟

آن تعبیر به همان بخش نشیب ماجرا برمی‌گشت. گاهی آدم اصلاً متوجه نمی‌شود چه اتفاقی افتاده است. من همیشه سعی کرده‌ام در لحظه زندگی کنم. وقتی یک پلان را می‌گیرم، به محض اینکه ستاپ پلان شروع می‌شود، با خودم قرارداد می‌کنم که راما قویدل، این ممکن است آخرین نمایی باشد که در زندگی‌ات می‌گیری؛ پس باید بهترین باشد. این نگاه در زندگی حرفه‌ای من مشکلات زیادی هم ایجاد کرده است. جاهایی روی نگاه خودم، روی چیزهایی که صحنه نیاز داشته، پافشاری کرده‌ام و تهیه‌کنندگان از این ماجرا اذیت شده‌اند. طبیعتاً خیلی خوشایند نبوده‌ام و باعث شده بعضی‌ها ترجیح بدهند با آدم آسان‌تری کار کنند. من آدم آسانی نبودم؛ اما از روندی که طی کرده‌ام پشیمان نیستم. هیچ‌وقت نسبت به موقعیت خودم در سینما، تلویزیون یا توانمندی فیلم‌سازی در کشور دچار توهم نبوده‌ام. فکر نکرده‌ام قرار است کاری بسازم در حد آثار بزرگ سینمای جهان. می‌دانستم ظرف و مظروف باید با هم بخوانند، تلویزیون شرایط و بودجه خودش را دارد. هیچ‌وقت نخواسته‌ام از آن چارچوب بیرون بزنم؛ اما به نظر می‌آید همان چارچوب را مدام تنگ‌تر کرده‌اند. به جایی رسیده‌ایم که موقعیت‌هایی که زمانی امکان محسوب می‌شدند، امروز تبدیل به آرزو شده‌اند. امکانات اولیه‌ای که در دهه‌های قبل برای فیلم‌سازی داشتیم، حالا گاهی به حسرت تبدیل می‌شوند.

○ این کوچک شدن امکانات فقط مسئله بودجه است یا تغییر نگاه به تولید هم در آن نقش دارد؟

به نظر من بخش مهمی از مسئله به سرمایه، بودجه و نگاهی برمی‌گردد که مدیران و تهیه‌کنندگان به اجرای کار دارند. بعید می‌دانم کارگردانی در ابتدای کار با این ذهنیت وارد پروژه شود که صرفاً کاری را بگیرد و تحویل بدهد. همه با این امید می‌آیند که کار خوبی بسازند؛ اما در مواجهه با موانع و مصائب تولید، خیلی زود خسته و ناامید می‌شوند و در سیستمی حل می‌شوند که آنها را با خودش می‌برد. من شاید به دلیل اصرار و پافشاری‌ام، در این میان آدم متفاوتی بوده‌ام. البته این پافشاری در نهایت ممکن است به ضرر خود کارگردان تمام شود. اما چیزی که برای من اهمیت دارد، این است که بتوانم آن خط قرمز کیفی را حفظ کنم و تا جایی که ممکن است از آن پایین‌تر نیاید.

○ اصلا مهم‌ترین مسئله امروز تلویزیون چیست؟ ریزش مخاطب، ضعف مدیریت، فیلمنامه یا ناتوانی در تولید آثار جذاب؟

آن چیزی که من در طول این سال‌ها به وضوح دیده‌ام، مسئله کیفیت است. اهمیت کیفیت مثل یک منحنی سینوسی بالا و پایین شده است. در مقاطعی کیفیت اصلا محلی از اعراب نداشته و صرفاً رساندن کار و پر نگه داشتن آنتن ملاک بوده است. من همیشه با این مسئله درگیر بوده‌ام که کیفیت چه می‌شود؟ در گذشته تهیه‌کنندگان، کارگردان‌ها و عوامل به این فکر می‌کردند که کاری انجام بدهند که خوب باشد؛ کاری با معنا و مفهوم، کاری که صاحب اثر و مؤلف داشته باشد. به نظرم در یک نقطه از محور کیفیت منحرف شدیم. همین انحراف شاید در ابتدا یک میلی‌متر باشد، اما در طول زمان فاصله بسیار زیادی ایجاد می‌کند. من نمی‌توانم درباره ریزش مخاطب به عنوان یک متخصص پژوهش نظر بدهم؛ این مسئله کار تخصصی و تحقیقی است. اما چیزی که در یک نگاه کلی دیده می‌شود، این است که آن دلگرمی و گرمایی که صفحه جادویی تلویزیون زمانی برای خانواده‌ها داشت، دیگر وجود ندارد. طبیعتاً صاحب‌نظران باید این مسئله را آسیب‌شناسی کنند.

○ این افت کیفیت را در آثار خودتان هم می‌بینید؟

قطعاً. من معمولاً اولین منتقد بی‌رحم خودم هستم. وقتی کاری ساخته می‌شود، خودم به آن نگاه می‌کنم و نقدش می‌کنم. آن چیزی که یک اثر را در ذهن ما ماندگار می‌کند، کیفیت است. نمی‌توان هزار دستان را فراموش کرد. حتی سریال آپارتمان اصغر هاشمی، با اینکه یک کار اجتماعی معمولی بود، هنوز در ذهن من مانده است. آن دوره آثاری ساخته می‌شد که ارزش داشتند. فکر می‌کنم در طول زمان چیزهایی جایگزین شدند که سازنده شاکله کار نبودند. زمانی آدم‌ها با همه وجود و ایمانشان می‌آمدند سر کار. پدرم می‌گفت وقتی من کنار دوربین می‌ایستم و می‌گویم دوربین حرکت، تمام امواج حسی، اعتقادی و ایمانی من به‌عنوان کارگردان روی حلقه نگاتیو ثبت می‌شود. همیشه مثال می‌زد که بعضی فیلم‌ها همه چیزشان خوب است؛ بازی‌ها خوب است، کارگردانی خوب است، اجرا عالی است، اما به دل نمی‌نشینند. بعضی فیلم‌ها هزار ایراد دارند، اما به دل می‌نشینند. این از ایمان می‌آید. به نظرم این ایمان در طول زمان کمرنگ شده است. فیلم‌سازی تبدیل شده به شغل، به پیشه، به محل درآمد. دغدغه کارگردان و فیلم‌ساز کم‌رنگ شده است. از دهه ۶۰ در این حرفه حضور داشته‌ام و چیزهایی دیده‌ام که امروز محال است ببینم. آن سال‌ها عشق و ایمان به هنر و کار را در آدم‌ها می‌دیدم. یادم می‌آید سر فیلم میرزاکوچک‌خان، وقتی محصل بودم و تابستان‌ها می‌توانستم به صحنه بروم، آدم‌هایی را می‌دیدم که با امکانات بسیار کم زندگی می‌کردند. کلاس‌های مدرسه را خالی کرده بودند، نیمکت‌ها را برداشته و تخت‌های سربازخانه‌ای گذاشته بودند. همه کنار هم می‌خوابیدند، ظهر املت می‌خوردند، اما خوشحال بودند و با عشق کار می‌کردند. امروز کمتر چنین فضایی می‌بینم.

○ شما چهار سال از تلویزیون فاصله گرفتید و در این مدت مستندهای فرهنگی درباره ادبیات و کتاب ساختید. چه شد که دوباره به تلویزیون برگشتید؟

من خیلی به مهاجرت از تلویزیون فکر نکرده بودم. تلویزیون همیشه برای من مثل خانه بوده است. با اینکه بچه سینما بودم و در سینما به دنیا آمده و بزرگ شده بودم، به دلیل دوران کاری طولانی در تلویزیون و همان حس قدردانی، همیشه فکر می‌کردم وقتی خانه شرایط خوبی ندارد، بهترین راه ترک کردنش نیست. باید بایستم و تا جایی که می‌توانم کمک کنم. شاید این موضوع از آرمان‌گرایی درونی من می‌آید. در این مدت پیشنهادهایی هم بود، فیلمنامه‌هایی برایم می‌فرستادند، اما می‌گفتم از این غار تنهایی بیرون بیایم که چه چیزی بسازم؟ احساس می‌کردم سیستم دیگر خیلی سیستمی نیست که من را بخواهد. نه اینکه نسبت به موقعیت خودم توهم داشته باشم؛ من همیشه سعی کرده‌ام احترام مخاطب را حفظ کنم و به شعور او توهین نکنم، چه در روایت قصه و چه در شخصیت‌پردازی. در نهایت احساس کردم شاید جای کسی مثل من در این فضا